

# راه مدرسه از کجاست؟ مریم واقفی

نظام‌مند بیندیشد.»

«بپازه هم مانند روسو و مونتسوری،<sup>۲</sup> بر اهمیت این موضوع پافشاری می‌کند که تعلیم و آموزش باید متناسب با سطح ویژه کودک باشد. آموزشگار باید دانشهٔ علائق کودک و تفاوت روش‌های یادگیری در زمان‌های گوناگون را درک کند. فرض کنیم پسرچهارمی در حال ورود به مرحلهٔ اعمال ملموس غیرتراعی است. گرچه او تفکر منطقی را آغاز کرده، هنوز به طور نسبی به اشیا و فعالیت‌های ملموس وابسته است. بدین ترتیب، درس ما باید برای او فرصتی فراهم کند که با اشیا واقعی، به طور فعال کنار بیاید.

برای نمونه، اگر بخواهیم راجع به کسرها به او آموزش بدهیم، نباید برای او دیگرام بکشیم یا برای او سخرانی کنیم و با او در بحث‌های شفاهی غرق سازیم. باید به او اجازه بدهیم اشیا واقعی و ملموس را به اجزا آن تقسیم کند. اگر تصور می‌کنیم کودک در یک سطح شفاهی خواهد آموخته آن‌گاه دچار خودمداری شده‌ایم؛ یعنی می‌انگاریم که کودک درست مانند ما می‌آموزد. نتیجهٔ این خواهد شد که سطح درس از میزان درک او بالاتر باشد و به نظرش غیرطبیعی بیاید. بپازه، مانند روسو و مونتسوری، فکر می‌کند یادگیری باید یک فرایند اکتشاف فعال و متناسب با مرحله رشد کودک باشد. «تعامل با هم نوع، در زندگی انسانی، نقطهٔ عطف و صرف‌فصل جدیدی از زندگی است. این موضوع، به ویژه در سنی که کودک به مجموعه‌های انسانی هم سن و سال خود می‌پیوندد از نقاط عطف زندگی‌اش به شمار می‌آید. در چنین جوامع و گروه‌هایی است که فریاد او شکل می‌گیرد و هویت و شخصیت فری‌اش به ظهور می‌رسد. در آن‌جاست که او خود تصمیم می‌گیرد عمل می‌کند و نتایج حاصل از آن را تجربه می‌کند.

پسری به نام پوهانس که به هفت سالگی نزدیک می‌شود، چون هنوز از مدرسه و هم‌شاگردی‌ها و معلم و برخورد آن‌ها و همچنین از فضای مدرسه هیچ‌گونه اطلاعاتی ندارد، برایش جالب است بداند که مدرسه چگونه جایی است و در آن چه می‌گذرد. از این رو، از همه کس؛ پدر، بزرگه، مادر، بزرگ و حتی از دودکش پاک‌کن سؤال می‌کند تا بتواند از مدرسه شناختی بیابد. او پس از آن که از همهٔ اطرافیانش دربارهٔ مدرسه می‌پرسد، روز قبل از شروع مدرسه، با سکتی (اشتوف) راه می‌افتد و به مدرسه می‌رود. شانس یارش می‌شود و در جلو مدرسه، با معلم کلاس اول (که معلم خودش هم هست) روبه رو می‌شود. معلم او را به داخل مدرسه، کلاس درس و سالن ورزش می‌برد و او را با مدرسه و کلاس آشنا می‌کند.

خوردهای عمومی رشد بپازه<sup>۱</sup> دورهٔ یک: هوش حسی حرکتی (از تولد تا دوسالگی. در این مرحله، کودک شیرخوار شمهای اعمال فیزیکی خود، مانند مکیدن، چنگ زدن، زدن، لمس کردن را برای رویارویی با دنیای بلاواسطهٔ خودسازمان می‌دهد.

دورهٔ دو: آندیشهٔ پیش از عمل (از دو تا هفت سالگی. در این مرحله، کودک گرچه می‌آموزد بیندیشد، یعنی از نمادها و تصاویر ذهنی استفاده می‌کند. آندیشهٔ او فاقد نظام و غیرمنطقی است و با تفکر بزرگسالان خیلی تفاوت دارد.

دوره سه: اعمال ملموس (از هفت سالگی تا یازده سالگی. در این مرحله، کودک می‌تواند بصورتی نظام‌دار بیندیشد، اما این تفکر تنها در ارتباط با اشیا و اعمال ملموس است.

دوره چهار: اعمال صوری (از یازده سالگی تا بلوغ و بزرگسالی. در این مرحله، کودک قادر است در سطوحی کاملاً مجرد و فرضی و به صورتی



○ عنوان کتاب: **فردا به مدرسه**

می‌روم

○ نویسنده: **میرا لوبه**

○ مترجم: **آتر محمودی**

○ تصویرگر: **سوزی وایگل**

○ ناشر: **فصل سبز**

○ نوبت چاپ: **اول - ۱۳۸۰**

○ شمارگان: **۷۰۰۰ نسخه**

○ تعداد صفحات: **۴۸ صفحه**

○ بها: **۲۵۰ تومان**

یکی از این جوامع، مدرسه است که کودک در دورهٔ زندگی، به آن قدم می‌نهد. اگر والدین کودک شناختی نسبی از این مکان مقدس به او بدهند، از دلهره و نگرانی‌های کودک در اولین روزهای مدرسه می‌کاهند.

هر چیز مهم و ناشناخته برای هر انسان سؤال‌برانگیز و قابل تأمل است. یوهانس شخصیت مجروری «فردا به مدرسه می‌روم»، که در آستانهٔ هفت سالگی است، می‌خواهد صبح روز بعد به مدرسه برود، او که هیچ تصویری از مدرسه ندارد، از اطراف‌یانش، پدربزرگ خاله بنتی، مادر بزرگه نانوا، سبزی‌فروش، بستنی‌فروش، رفتارگر محله، نامه‌رسان و پلیس و خیلی‌های دیگر و حتی از سگنی (اشنوف) می‌پرسد که مدرسه چه جور جایی است. هر کسی به توبه خود پاسخی می‌دهد که مطابق با تجارب و احساساتی است که او از آن مرحله زندگی کسب کرده.

یوهانس به هر یک از پاسخ‌ها فکر می‌کند و به تجزیه و تحلیل آن‌ها می‌پردازد. آن چه را برایش خوشایند نیست به کناری می‌نهد و تصورات خود را از کلاس و مدرسه، آن گونه که می‌خواهد، در فکرسنج تجسم می‌بخشد. البته در این پرس و جو، نویسنده از زاویه دید دانای کل نامحدود، به فضایی می‌نگرد و از تشویش و دل‌نگرانی‌های روحی روانی کودکان، در این مقطع سنی سخن به میان می‌آورد. در ضمن، نظام آموزشی را بسیار ساده روان تفسیر و تأویل می‌کند و این چنین می‌نماید که یوهانس، شخصیت اصلی داستان، این گونه به قضاوت نشسته است. مثلاً دربارهٔ پاسخ پدر بزرگ یوهانس که معلمش او را به سبب سیظنت‌هایش، در گوشه کلاس کنده داشته و بر سرش فریاد کشیده است، از فکر و زبان یوهانس می‌نویسد: «این روزها دیگر کسی گوشه کلاس نمی‌بندد. این مال زمان پدر بزرگ بود اما هنوز پسرهای باری‌گوشی هستند. من خودم هم یکی از آن‌ها هستم و معلم‌هایی هستند که سر بچه‌های باری‌گوشی داد بزنند.»

او پاسخ خاله بنتی را که مدرسه را محیطی دلچسب، شاد زنده و فعال تصویر می‌کند، به نوعی الگو قرار می‌دهد و در مقابل کلاس پدر بزرگ می‌گذارد که سرد و بی‌روح و کسل‌کننده و متعلق به نسل گذشته است. در واقع، نشان می‌دهد که دانش آموزان این

سن، بیشتر به فعالیت‌های زنده و سرگرم‌کننده نیازمندند تا به فعالیت‌های انتزاعی و غیرملموس. حتی فعالیت‌های ملموسی چون بافتن جوراب را رد می‌کنند؛ با آن که ماحصلی عینی دارد. روسو می‌گوید: «با دانش‌آموزان برای یاد سن او رفتار کنید؛ یعنی این که ما باید درس‌ها را با مرحله خاص کودک متناسب کنیم.» نویسنده فضای آموزشی و آموزش علم ریاضی را در پاسخ ناتوا (آقای میلینگر) نهفته می‌دارد: او در روستا به مدرسه می‌رفته و کلاس درس‌شان، نااستن‌ها و در فضای باز باغ برگزار می‌شده است. یوهانس، چنین می‌اندیشد: «چه جالب است، روی نیمکت بنشینم در باغ درس بخوانم و (حساب را) من دوست دارم این شمردن را و حساب کردن را یاد بگیرم.»

۲ اردک

۳ غاز

۴ خرگوش

۵ منهای ۶ مرغ و این چیزها.»

یعنی این که آموزش در مراحل ابتدایی، باید از طریق اشیا و پدیده‌های واقعی اطراف کودک صورت گیرد تا در کودک نهادینه شود.

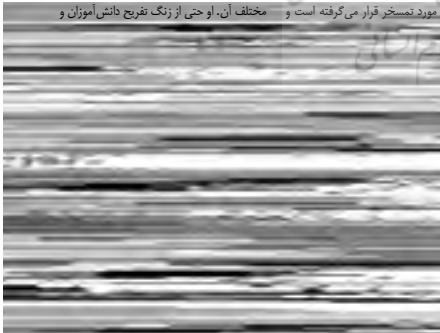
لاک می‌گوید: «کودکان در فهم و یادآوری قواعد مجرد دشواری فراوان دارند و طبعاً از این که برای انجام ندادن قواعدی که به سختی در ذهن آنان جای می‌گیرد، تنبیه شوند، می‌رنجند.» یکی از مشخصه‌های کودک، هم‌ذات‌پنداری است. مادر بزرگ که در روزهای اول مدرسه، به سبب این که از همه هم‌کلاسی‌هایش از نظر جسمانی کوچک‌تر و ضعیف‌تر بوده، از رنگ تفریح می‌ترسید (زیرا نمی‌توانسته مثل دیگران تند بدود)، و می‌ترسید فرار می‌گرفته است و

به او اجازه داده نمی‌شده که با آن‌ها بازی کند. در این حال، یکی از هم‌شاگردی‌های مادر بزرگه به نام پتر، با مادر بزرگ دوست می‌شود و با او تمرین می‌کند تا بتواند به خوبی دیگران بدود. یوهانس فکر می‌کند: «اگر او هم نتواند خوب بدود، شاید یک پسر خوب، به نام پتر، در کلاس ما باشد که با من دوست شود. من به او کمک می‌کنم و او به من.»

یوهانس با سؤالی که دربارهٔ مدرسه کرده و پاسخ‌هایی که شنیده تقریباً با فضای مدرسه آشنا شده است. با وجود این، چون هنوز آن طور که باید فضا و محیط مدرسه را نمی‌شناسد، باز هم کنج و سرزدگم است و نمی‌داند چه کار کند و به قول خودش، هنوز «همی‌دانم که باید خوشحال باشم یا نه.»

به محض این که مادرش به او اجازه می‌دهد سگش را برای هواخوری به خارج از خانه ببرد، فرصت پیش آمده استفاده می‌کند و راهی مدرسه‌اش می‌شود و خوش‌شانسی می‌آورد. در جلو مدرسه، با معلمش برخورد می‌کند. معلم او را به داخل مدرسه می‌برد. سالن ورزش و کلاسش را به او نشان می‌دهد. او در سالن ورزش، با وسایل ورزشی، کمی بازی می‌کند و در کلاس، روی تخته تصویری از خود و سگش می‌کشد. هنگامی که به خانه می‌بازمی‌گردد، با مجموعه‌شناختی که به دست آورده، تا حدودی خیالش راحت شده است.

نویسنده با طرح بدیع و تازه داستانی خود، نظام آموزشی را در همه ابعاد تحلیل کرده است: نوع و برخورد معلم با کودک، فضای آموزشی، رفتار تنبیه و تشویق و گونه‌های آموزشی و مراحل مختلف آن. او حتی از رنگ تفریح دانش‌آموزان و



توجه به کودکانی که از برخی توانایی‌ها برخوردار نیستند و از ترس و ششوش آن‌ها غافل نیست. او همچنین رفتار والدین و نوع همیاری و همدلی‌شان را با کودک در شرایطی مورد توجه قرار می‌دهد و بیشترین و بهترین راه‌حل‌ها را در حد امکانات و بینش زمانه‌اش ارائه می‌کند. تصویر کتابه شاد و زنده و در رابطه با متن است و هر یک به تنهایی، تابلو زیبایی به شمار می‌رود

که می‌تواند در محیط‌های آموزشی خردسالان، کارایی خاص داشته باشد. غنای محتوایی تصاویر که سرشار از زندگی است، خود بدون این متن شایسته نیز کتاب کاملی است. کتابه با همهٔ مزیت‌هایش، مناسبانه زیرنویس ندارد که امیدواریم ناشر، در چاپ‌های بعدی، این کاستی را جبران کند.

**منبع:**

پیشگامان روان‌شناسی رشد، نوشته ویلیام سی، کرین، ترجمه فرید فدایی

**باورقی:**

۱- Piaget  
۲- Montessori

**| نویسنده با طرح بدیع و تازه داستانی خود، نظام آموزشی را در همهٔ ابعاد، تحلیل کرده است. رفتار و برخورد معلم با کودک، فضای آموزشی، نوع تنبیه و تشویق و گونه‌های آموزش و مراحل مختلف آن**

